

تاریخ نشر | د خبریدو نیټه: 20.06.2013



پروفیسور گران توریال

اېمل پیروز

## گفت و شنود با محترم پروفیسور گران توریال

هموطنان گرامی،

امیدوارم سال ۱۳۹۲ هجری شمسی مطابق به ۲۰۱۳ میلادی پیام آور قطع جنگ و خونریزی، امنیت و ثبات سرتاسری، صلح و بازسازی در کشور محبوب و ماتمزه مان باشد. با وجود تاریکی، پیچیده گی و مبهم بودن وضع سیاسی کشور و یک سلسله واقعات نظامی- سیاسی پی در پی و داغ نمودن موضوعات حساسیت برانگیز که توسط بعضی انستیتوت های شناخته شده برای برهم زدن روان و سیکالوژی مردم افغانستان خصوصاً روشنفکران افغان که اکثریت مطلق آن در خارج از کشور در مهاجرت زنده گی دارند در این اواخر به چنان شدت جریان دارند که اکثراً روشنفکران افغان را از موضوع اصلی، که طرح سیاسی نجات وطن میباشد، به فرسنگ ها دور ساخته و چنان یک فضای بی اعتمادی، بدبینی و کدورت مطلق را بین شان بوجود آورده است که هیچ یک از وطنداران مان نمیتواند از این حقیقت عینی انکار کند. اگر سوال شود که چرا و به کدام منظور این جنگ سیکالوژیکی در مقابل روشنفکران و اتوریته های افغان به پیش برده میشود؟ پاسخ همچنان بسیار روشن است. دور ساختن روشنفکران افغان از هم دیگر، بوجود آوردن بدبینی و بی اعتمادی بین شان تا در چنین حالت انستیتوت های مغرض بتوانند یک عده جانیان، خاننین ملی، قاچاقبران مواد مخدره، چپاولگران و مفسدین را در کشور ما بنام لیدران سیاسی، دولتمردان، بزرگان اقوام، و دسته از این قماش فتنه پیشه را بنام اپوزسیون دولت (دریشی پوشان) به جهانیان معرفی بدارند. بدون کدام تغییر، صد در صد این همان فورمولی میباشد که تقریباً در جریان قرن گذشته در سرزمین های عربی امتحان شده است! و آنانیکه به تاریخ واقعات سیاسی شرق میانه آشنائی دارند میدانند که نخست منورین و دانشمندان عربی چطور در حاشیه رانده شدند و بالاخره چطور در مهاجرت ها از سیاست واجتماع خود بیگانه شده و بکدام اشخاص در این "شیخ نشین ها" قدرت و حاکمیت های دولتی سپاریده شد. و یا امروز سرنوشت کشور های عراق، تونس، مصر و لیبیا برای وطنداران مان خصوصاً روشنفکران و شخصیت های ملی بی نهایت آموزنده است. بهر حال با امید آزادی و رهائی ملت رنج کشیده و داغ دیده افغان از سلطه خونخواران، ظالمان، غاصبین، خداناترسان، کاذبین و قطاع الطریقان!

دوستان و تحلیلگران عزیز و گرامی،

در جریان همین چند ماه باقیمانده سال جاری میخواهم یک سلسله موضوعات داغ وطن را با شما در جروبوت بگذارم. در صورتیکه علاقه مند بوده و وقت داشته باشید و بخواهید که نظر شخصی و

تحلیلی شما نه نظر گروهی، حزبی و سازمانی شما ( در صورتیکه عضویت کدام جریان و یا سازمان سیاسی را داشته باشید) از طریق سایت "پیام وطن"، فیسبوک «پیام وطن»، توئیتر «پیام وطن» و یوتیوب به مطالعه و گوش هموطنان برسد با ما از طریق ایمیل آدرس سایت پیام وطن به تماس شوید.

موضوع جر و بحث نخست ام نظریات مختلف انالیتک ها و ستراتیژیست های کشور های منطقه و جهان، راجع به مقوله «تجزیه افغانستان» میباشد. خواستم نخست با دانشمند فکور و خلاق و دوست نزدیک ام داکتر صاحب گران توریال موضوع را در جر و بحث بگیرم، شما دوستان و وطنداران نیز میتوانید نظریات و پیشنهادات تان را در رابطه به سوالات مشخص ام ابراز نمائید. صمیمانه تعهد می نمایم که نظریات شما را بدون کم و کاست به نشر برسانم. بامید شرکت فعال شما دوستان و عزیزان در این جر و بحث!

و من الله توفیق

ایمل پیروز، مدیر مسئول سایت پیام وطن

محترم داکتر صاحب گران، امروز بعضی صدا های از سیاستمداران، استراتژیست ها و متخصصین ایالات متحده آمریکا، اروپا (بخصوص انگلستان)، کشور های شرق میانه و حتی هندوستان بگوش میرسند که یکی از راههای حل بحران افغانستان، «تجزیه افغانستان» میباشد! خواستم نظر شما را در قسمت بدانم لطفاً توضیح دهید که چرا و روی کدام منظور، این متخصصین به چنین نتیجه ای رسیده اند؟

جای بسیار تأسف است، پیروز صاحب، که این قماش سیاستمداران و سیاست سازان و بگفته شما «متخصصین» نه تنها با تاریخ و منتالیتی ملت ما آشنائی ندارند، بلکه از تأثیرات فاجعه آمیز منطوقی و عواقب ناگوار جهانی تجزیه افغانستان بنابر وضعیت جغرافیائی کشور و منطقه مان هم بی خبر اند! زیرا اکثریت مطلق این ستراتیژیست ها و متخصصین شاگردان ستراتیژیست های «جنگ سرد» و یا حتی خود از تحلیلگران و پالیسی سازان «جنگ سرد» هستند. اینها در حالیکه بیشتر از دو دهه از ختم «جنگ سرد» میگذرد باز هم با روان و سایکولوژی همان جنگ ملبس هستند. اینها اصلاً نمی توانند از این مرض مضحک، کهنه و فاجعه بار خود را رهائی بخشند. شما میدانید که در طول چهل و شش سال (۱۹۴۵-۱۹۹۱) «جنگ سرد»، جامعه بشری و طبیعت و ایکالوژی خسارات و تلفات جبران ناپذیری را در اطراف و اکناف جهان جبراً متحمل گردیده اند.

میخواهم با صراحت بشما عرض کنم که علت عمده اشتباهات و حتی ناکامی جامعه جهانی در مبارزه ائتلاف جهانی علیه تروریسم و هم چنان ناکامی سازمان قدرتمند نظامی ناتو در پلان هایی کمک به امنیت در افغانستان و سهم گرفتن مستقیم ناتو از سال ۲۰۰۶ تا بحال در عملیتهای نظامی به عبارت دیگر در «جنگ داغ» در مغایرت با منادات یا قطعنامه ۱۳۸۶ شورای امنیت سازمان جمیله ملل متحد از تاریخ ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱، همین اشخاص و انستیتوت های هنوز باقیمانده مربوطه «جنگ سرد» میباشدند.

طبعاً داکتر صاحب، سازمان نظامی ناتو مبارزه داغ و یا جنگ علیه تروریسم را محدود ساخت به جنگ علیه گروه های گوریلانی در قریه ها، شهر ها و ولایات افغانستان. در حالیکه به مراکز حامی و شبکه های استراتژیکی، تبلیغاتی و لوژستیکی تروریسم و این گروهها گوریلانی در پاکستان، ایران و کشور های شرق میانه اصلاً توجه نکردند.

بلی، واقعیت اصلی این است که ناتو نتوانست ملت افغان را از زیر سلطه تنظیم های افراطی ساخت پاکستان و ایران رهائی بخشیده و یک دولت با اتوریته، مسئولیت پذیر و مؤثر را به کمک روشنفکران و نیرو های ملی افغان در افغانستان بوجود بیاورد.

بر علاوه شروع از ۲۰۰۱ تا حال رژیم های فتنه پیشه ایران و پاکستان حتی بوسیله و از طریق تلویزیون ها، رادیو ها، اخبار و

جرایدی که به کمک USAID در افغانستان ایجاد شده اند، نه تنها اهداف اکسپانسیونیزم کلتوری expansionism cultural و سیاسی خود را به پیش بردند، بلکه مبارزه داغ ائتلاف جهانی و سازمان نظامی ناتو را علیه تروریسم در میان افغانها و مردمان منطقه بسیار ماهرانه تخریب و بشکل منفی تبلیغ نموده و می نمایند.

البته، به نظری من داکتر صاحب، پیچیده شدن وضعیت سیاسی نظامی در افغانستان و نتایج منفی مبارزه ائتلاف بین المللی علیه تروریسم و عدم موثریت و ناکامیهای تاکتیکی استراتژیکی سازمان نظامی ناتو و متحدان این سازمان، در برقراری ثبات، امنیت، احیا و بازسازی تشکیلات و انستیتوت های حاکمیت دولتی از یک جانب و از جانب دیگر، مساعد ساختن وضع بخاطر گسترش تأثیر و نفوذ در منطقه، ایالات متحده آمریکا را در یک بن بست سیاسی و نظامی مواجه ساخته است.



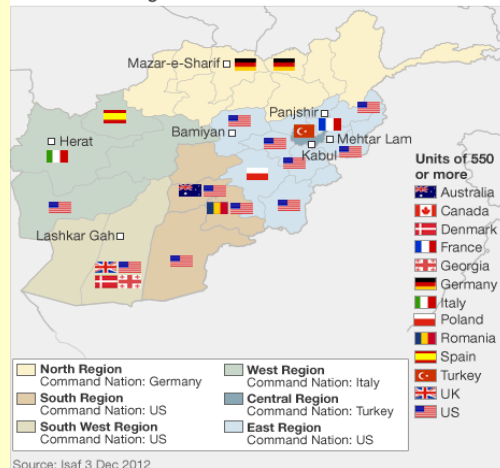
واقعاً، جا بجا ساختن طالبان توسط حامیان شناخته شده شان در بخش های بیشتری از ساحات جنوب، جنوب غرب، جنوب شرق، شرق و شمال غرب افغانستان و هرج و مرج در مناطق صوبه سرحد پاکستان، ممالک عضو سازمان نظامی ناتو و متحدان آنها و مقامات سیاسی ایالات متحده آمریکا را به دنبال چاره ای برای گویا بیرون رفت از این بن بست کشانیده است. اما بدون کدام تعمق و استدلال علمی، عملی و طرح یک ستراتیژی مناسب و همه جانبه برای بیرون رفت "آبرومندانه" از این بن بست و بملحوظ رسیدن به اهداف درازمدت، بدون همکاری مخلصانه با افغانان وطنپرست، روشنفکر و بشرپرور دریافت راه حل آن امکان پذیر نیست.

گران صاحب، با شما کاملاً موافق هستم، اشتباهات در این لحظه تاریخی نه تنها عواقبت بی نهایت فاجعه آور سیاسی و نظامی داشته، بلکه باعث ناکامی ها و رسوایی های دور از حد در سطح بین المللی شده و بسا تراژیدیها اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و تغییرات جغرافیائی را در منطقه و حتی امکان می رود در سطح جهان نیز در قبال خویش خواهد داشت.

بلی، اشتباه امروزی سیاستمداران ایالات متحده آمریکا نتایج گوش دادن به توصیه ها (نیرنگ های سیاسی) گویا هم پیمان اش، بالاخص رهبری سیاسی، استخباراتی نظامی انگلستان میباشد. ببینید، امروز ایالات متحده آمریکا بدون ارزیابی دقیق از عواقب نهایت سنگین سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی، مصلحت خود را در گفت وگو با گروه طالبان و باند های مسلح افراطی مذهبی دیوبندی می بینند!

باید اینرا پیش از پیش گفت، که این بار باز هم ایالات متحده آمریکا مانند سال ۲۰۰۱ عجلانه در صدد پیاده نمودن سیاست های اشتباه آمیز و اتخاذ به گرفتن تصامیم خطرناک نظامی و سیاسی مبادرت میورزد، گویا بخاطر بیرون رفت از بن بست در افغانستان و رسیدن به اهداف استراتژیکی در منطقه. در حالیکه پروفیسور برنارد لونیس یکی

Nato forces in Afghanistan



Source: Isaf 3 Dec 2012

از بزرگترین و با اتوریته ترین شرق شناس در یکی از مصاحبه های خود به بجواب سوالی ولت آن لاین که: آیا در خصوص مسئله افغانستان غرب در برابر طالبان به اندازه کافی سنجیده عمل می کند؟ برنارد لوئیس میگوید: خیر. . . در آنجا نیز همان گرایش « گامبی چمبرلین » به چشم می خورد: " با آنها مذاکره کنیم و ببینیم که از دست ما چه کاری برای آنها ساخته است "

با صراحت باید گفت، که شناخت سیاسی طالبان، مترادف به شناخت سیاسی تنظیم پر قدرت انترناسیونال تروریسم- القاعده بوده و مصلحت با آنها از نظر سیاسی و نظامی- کاپیتولاسیون (capitulation) و یا حتی در واقعیت تسلیم بی قید و شرط (unconditional surrender) میباشد، که چه نتایج ای را این گونه برخورد در سطح منطقه و جهان ببار خواهد آورد. پیش بینی همچو حوادث کاری بسا مشکل است.

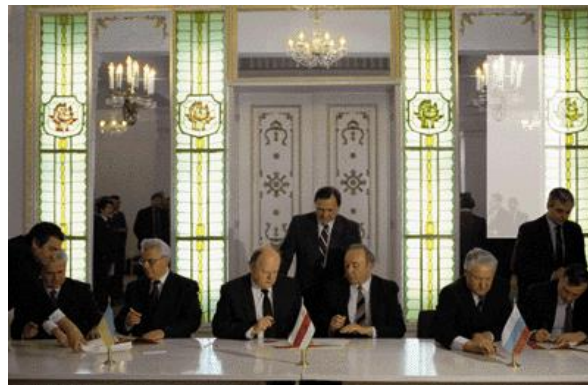
اما محترم داکتر صاحب، تا جائیکه من بعضی از این اشخاص و تحلیل های شانرا مطالعه میکنم، بسیاری از این ستراتیژست ها انسانهای فوق العاده تحصیل کرده و با تجربه هستند، اکثراً در انستیتوت های با اتوریته و یا در پست های مهم دولتی کار و فعالیت می نمایند، چطور شده میتواند تا اینها علیه شرایط و جو جدید و پیچیده امروزی منطقه مان قرار گیرند؟

پیروز صاحب محترم، واقعاً، بدبختانه امروز حتی بعضی از همین ستراتیژست ها خود را منطقه شناس و داکتر علوم و تحلیل گران اوضاع متغییر جیوپولیتیکی منطقه نیز بشمار میبرند و...؟ بدون فهم، درک و شناخت اندک از واقعیت های عینی تاریخی منطقه در مجموع و بطور خاص وضعیت سیاسی- نظامی و اجتماعی- اقتصادی کشور های منطقه! اما مهم این است که باید متوجه شد، و علت (علت ها) را جستجو کرد. به نظر من نخست اینکه: اکثریت مطلق این تحلیل گران و ستراتیژست های جوان به مطالعه منطقه و کشور های منطقه شروع از ۲۶ دسامبر سال ۱۹۹۱ آغاز کرده اند، یعنی بعد از هم پاشی اتحاد شوروی و ظهور کشور های مستقل آسیائی میانه و چون سوال شما راجع به کشور خودی مان ارتباط میگیرد، طبعاً همین بیست سال و اندکی بعد از سقوط حاکمیت ملی در سال ۱۹۹۲ را دربر میگیرد. یعنی اکثریت این ستراتیژست ها مولد شرایط نامعین و بی نهایت متضاد و متغییر منطقه ما و حتی جهان میباشند. البته نا دیده نباید گرفت که بودند و هستند در میان این ستراتیژست ها تعدادی قابل ملاحظه ستراتیژست های «جنگ سرد»، انستیتوت های «جنگ سرد» و «مشاورین» که آنها در جریان «جنگ سرد» وظایف و پروژه های سیاسی- نظامی تاکتیکی در چوکات پلان های طولمدت ستراتیژیکی را بنابر اهداف «جنگ سرد» طرح ریزی و رهبری میکردند.

بنأ، هنوز هستند یکتعداد انستیتوت ها و یک عده ستراتیژست های «جنگ سرد» بانکه میدانند که وضع جغرافیای سیاسی و اوضاع اقتصادی، اجتماعی و توازن نظامی کشور های منطقه مان و بخصوص ایدیالوژی حاکم، حکام کشور های منطقه بعد از هم پاشی اتحادشوروی کاملاً تغیر خورده است، اما اینها هنوز هم کمافی السابق به پیاده نمودن ستراتیژی های طولمدت طراحی شده در زمان «جنگ سرد» ادامه میدهند.

ببخشید، داکتر صاحب گران، شاید این ستراتیژست ها بخاطر ادامه موفقیت شان در مسابقه «جنگ سرد» باشد؟ و این کاملاً طبیعی است، بطور مثال، شما کدام سپورت مین موفق را می شناسید که بعد از موفقیت، دست از سپورت و تاکتیک های آموخته شده تخصصی خود کشیده باشد؟

محترم پیروز صاحب، بسیار عالی، شما به نقطه اساس، ریشه و ماهیت اصلی موضوع تماس گرفتید. اجازه دهید، خدمت شما با صراحت عرض کنم که بسیاری از وسایل اطلاعات جمعی، تعدادی از این ستراتیژست ها و انستیتوت های مربوطه شآنرا واقعاً پیروز و برنده اعلان نموده اند، اما واقعیت عینی این است که در «جنگ سرد» برنده ای وجود ندارد. واقعاً، اتحاد شوروی



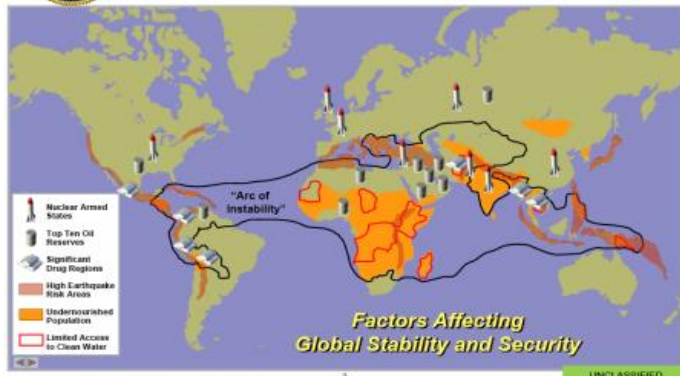
از هم پاشید. پیمان نظامی وارسا (Warsaw pact) و بلاک سوسیالیزم (اروپائی شرقی) از بین رفت، این بدان معنی نیست که مطابق به ستراتیژی های «مؤثر» و با «کیفیت» طرف دیگری «جنگ سرد» این همه از میان رفت! که باید ستراتیژست ها و انستیتوت های شان بخود ببالند که واقعاً مطابق به پلان و پروژه های آنها چنین واقعات به وقوع پیوست. در ستراتیژی های آنها اصلاً نه تنها در طولمدت از هم پاشی اتحاد شوروی در نظر گرفته نشده بود، بلکه، حتی خود ستراتیژست ها تصور چنین چیزی را هم نمیکردند. چیزی را که نباید و هم نه میتوان گفت اینست: که از هم پاشی اتحاد شوروی یک واقعیت غیر مترقبه بود. در این قسمت باید گفت، که انستیتوت های ستراتیژیکی امپراطوری اتحاد شوروی چنان ظرفیت و کاپستی را داشتند که در موقع نهایت پیچیده و مغلق بحران سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در کشور شان، بازهم تلاش کنند و بکوشند که حریف ستراتیژیکی را نگذارند که درمسابقه «جنگ سرد» خود را برنده اعلان بدارد. ببینید، فتوای ختم حاکمیت شوروی و فروپاشی آنرا در ۸ دسمبر ۱۹۹۱سه رئیس جمهور (روسیه فیدراتیف، بلاروسیه و اوکراین) از جمهوریت های پانزده گانه اتحاد شوروی بنابر توافقات بلاوژسکایا ( Belovezhskaya Accords) به امضاء رسانیدند. این عمل نه تنها رهبری وقت اتحاد شوروی و مردم شوروی را، بلکه تمام جهان و خصوصاً رهبران سیاسی کشورهای قدرتمند و انستیتوت های استراتژیکی جهان را متحیر و گیج ساخت. از موضوع اگر دور نرویم می بینیم در کشور خود مان، محترم پیروز صاحب، در حالیکه رهبری اتحاد شوروی از نخستین روز های تهاجم به افغانستان درک کردند که اشتباه بزرگ را مرتکب شده اند و در بازی سیاسی و تحریک آمیز حریف کهنه کار خود انگلستان گول خورده اند، به هر وسیله که خواستند که گویا «آبرومندانه» خود را از این دام رهائی بخشند، نتوانستند که موفق شوند. با آنکه لطمه بزرگی به اتوریته اتحاد شوروی وارد گردیده و با دوام جنگ در افغانستان خسارات بزرگ مادی، معنوی و بشری را متحمل گردیده بودند و بالاخره در حالیکه دی-فاکت اتحاد شوروی دیگر از هم پاشیده شده بود و دی-یور اصلاً دیگر اتحاد شوروی وجود نداشت، اما باز هم همان انستیتوت های کهنه کار «جنگ سرد» از اتحاد شوروی نگذاشت که حریف «جنگ سرد» حتی در جنگ افغانستان خود را پیروز و یا برنده اعلان بدارد.





## Arc of Instability

EXCELLENCE IN EXPEDITIONARY INTELLIGENCE



طبعاً دکتر صاحب، در استراتژیهای کلان در سال های اخیر ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ آمده بود: که بنیاد گرائی اسلامی را میتوان بمتابه یک کارت جیوپولیتیک بازی کرد تا امپراطوری شوروی را در تمام امتداد جنوب آسیا بی ثبات نمود. مثلاً در شماره ۱۵ جنوری ۱۹۷۹ تایمز (نشریه آمریکا) زیگنیو برژینسکی ایران، افغانستان و نیم قاره هندوستان را بمتابه "منحنی بحران" اعلام کرد که غرب را به مسابقه خطیر می طلبد، ولی هم چنان میتواند در دراز مدت مصیبت عظیمی برای امپراطوری شوروی بیار آورد.

بلی، پیروز صاحب، توجه باید شد بطور مثال در همین مقاله که شما از آن ذکر کردید، آمده است: «در دراز مدت احتمال دارد ذریعه تخمیری که در درون منحنی بوجود آمده است فرصت مساعد ای برای غرب فراهم گردد. اسلام بدون تردید با سوسیالیزم سازگار است ولی با کمونیزم بی خدا متخاصم است. اتحاد شوروی هم اکنون پنجمین کشور بزرگ مسلمان جهان است. تا سال ۲۰۰۰ نفوس عظیم اسلامی در جمهوری های مرزی احتمال دارد از سلوا های مسلط کنونی تجاوز کند. از دیموکراسی های اسلامی که در کنار هم در جنوب روسیه موقعیت دارند احتمالاً یک ایوانجلیزم (معتصب) اسلامی پر شور و شوق در امتداد سرحد، در درون این دولت های تحت ستم سیاسی شوروی گسترش یافته، برای کریملین پرابلم ها و درد سر های ایجاد کند... حل آن هرچه باشد برای ایالات متحده نیاز مبرم وجود دارد تا آنچه را که کسینجر [Henry Kissinger] «لحظه مهم جیو پولیتیک» می نامد بایستی مجدداً بتصرف در آورد. این امر بیش از هر چیز دیگر مساعدت خواهد کرد تا نظم را در «منحنی بحران» تأمین نمود.»

ببینید! پیروز صاحب، که این ستراتیژست های پرقدرت و باعظمت ای «جنگ سرد» طرح و پلان می ساختند و استدلال میکردند که اگر بتوانند در سالهای ۲۰۰۰ به اتحاد شوروی درد سر و پرابلم خلق کنند.

اما امروز "منحنی بحران" نه تنها وسعت پیدا کرده، بلکه در شرایط امروزی رقابت، جنگ و جدال قدرتهای بزرگ جهانی بخاطر تسلط بر منابع و پیداوار معدنی در هر کجائی از جهان که است، بشریت و نظم امروزی جهانی را بیک تهدید بزرگ مواجه ساخته است.

دکتر صاحب، متأسفانه این واقعیت امروزی جهانی است.

بسیار علاقمند هستم که در قسمت تعریف وضع و نظم فعلی جهان، انقلاب معلوماتی، اطلاعاتی و ارتباطات، رول مولتی ناسیونال ها و کارپریشن های مالی، رقابت (جنگ) های قدرتهای بزرگ بخاطر تسلط و سلطه پیدا نمودن بالای منابع معدنی در جهان با شما در آینده صحبت و گفت و شنود داشته باشم.

در خدمت شما حاضر هستم، پیروز صاحب.

گران صاحب، میشود کمی توضیح بدهید؟

پیروز صاحب، قسمیکه انستیتوت های اتحاد شوروی توانسته بودند در وطن مان در بین سران تنظیم های شرارت پیشه گویا «جهادی» نفوذ پیدا کنند و هم چنان با نفوذی که در داخل دستگاه رهبری نظامی و حلقات سیاسی کشور مان داشتند، توانستند با به راه انداختن کودتای نظامی قدرت و حاکمیت ملی را سقوط بدهند.

همچنان ماهرانه پلان گذاری نموده بودند که قدرت و حاکمیت ملی افغانستان توسط نماینده خاص سرمنشی ملل متحد آقای بین سیوان بصورت مستقیم به نماینده گان تنظیم ها و باند های شرارت پیشه انتقال داده شود. باید اظهار کرد که این عمل نماینده سرمنشی ملل متحد اولاً بی احترامی به قوانین جاری وقت کشور بوده و ثانیاً تخطی از حدود صلاحیت وظیفوی موصوف بود، که کشور های



قدرتمند مانند ایالات متحده آمریکا، انگلستان و کشور های اروپائی، جمهوریت مردم چین و... که ده ها میلیارد دالر را در جنگ افغانستان مصرف نموده بودند و در تجهیزات، تمویل مالی و تبلیغات به نفع تنظیم های شرارت پیشه سالیان متمادی از هیچ نوع همکاری دریغ ننموده بودند و هر روز منتظر پیروزی تنظیم ها بودند، از انتقال قدرت به شرارت پیشه گان و شناخت رسمی حاکمیت ایشان خود داری نمودند! برخلاف روسیه فیدراتیف، پاکستان، ایران، سودان و عربستان سعودی حاکمیت (نامشروع) این سران تنظیم های قطاع الطریق را به رسمیت شناختند. در ضمن باید گفت که بودند در همان زمان، عده از استراتژیست ها و منطقه شناسان که بطور کل انتقال حاکمیت ملی افغانستان را به سران تنظیم ها نه تنها غیرمشروع و با شک و تردید می دیدند، بلکه در عین زمان یک توطئه میبنداشتند، چنانچه واقعات بعدی در کشور مان و ریشه دواندن تروریسم به شرق و غرب، و حالت فعلی کشور ما و منطقه بسیاری از شک و تردید های آن زمان را امروز به واقعیت مبدل کرده است.

مسلماً، داکتر صاحب، واقعات کشور مان به تحقیقات بسیار عمیق و همه جانبه ضرورت دارد. مگر داکتر صاحب گران، نمی توانم که در این قسمت از مبحث اصلی صحبت مان خارج نشوم و سوالی کوتاه ای از شما نکنم، سوال را اگر اینطور طرح کنم، همان طوریکه بسیاری از محققین و تحلیلگران نظر میدهند که کودتا و یا «انقلاب» اپریل ۱۹۷۸ به دستور و سهم فعال اتحادشوری صورت گرفت، شما هم همانطور سقوط حاکمیت ملی و کودتای نظامی اپریل ۱۹۹۲ را هم به دستور و سهم فعال روسیه میدانید؟

ببینید، پیروز صاحب محترم، به جناب شما بعرض برسانم که پاسخ سوال شما به یک بحث بسیار مفصل با ارائه اسناد و شواهد ضرورت دارد، که از نظر من بیک نشست دیگری ما و شما ضرورت می افتد، که مشخص راجع به حادثه ۷ ثور صحبت کنیم. اما فعلاً اگر اجازه بدهید در چند جمله کوتاه نظر خود را به شما در رابطه به حادثه ۷ ثور بعرض برسانم.

حادثه ۷ ثور بسیار ماهرانه و نهایت دقیق سنجش شده از جانب استخبارات انگلستان (البته با رول بسیار فعال انگلوفیل های که در ادارات استخباراتی ایالات متحده آمریکا بودند) به اساس بازی ها و رقابت های پیچیده «جنگ سرد» بوقوع پیوست، نه به کمک و یا سهم دولت اتحاد شوروی!

بهر حال، قسمیکه که اعضای رهبری حزب دیموکراتیک خلق افغانستان از حادثه ۷ ثور خبر نبودند، همانطور دولت اتحاد شوروی و حتی سفارت اتحاد شوروی در کابل از این واقعه بی خبر بود.

اینکه حفیظ الله امین چطور با پنج ضابط صاحبان خورد رتبه، که اولاً از هیچ موقف بلند نظامی و در عین حال از نه چندان شهرتی حتی در بین نظامیان قطعه مربوطه خود، هم بر خوردار نبودند، و حتی بدون کمک و پشتیبانی جز و تام های اردو، پولیس و اداره استخبارات وقت (مصنویت ملی) گویا «قیام مسلحانه» را موفقانه به انجام رسانیدند و تمام دستگاه امنیتی و اداری رژیم جمهوری شهید محمد داوود خان را در ظرف چند ساعت فلج نمودند، هنوز نزد بسیاری محققین تا امروز به شکل یک معما باقی مانده است. اما باید گفت و قبول کرد که این حادثه از جانب دستگاه های قدرتمندی مانند دستگاه کهنه کار استخبارات انگلستان همان قدر ماهرانه و بی نهایت مبهم طرح گردیده بود.

محترم پیروز صاحب، بازی های سیاسی- نظامی و خصوصاً استخباراتی به مُد امروز اگر گفته شود «بازی های جیوپولیتیکی» به همین شکل باسنجش دقیق یعنی عمل و عکس العمل در ایام مشخص نسبت وضعیت سیاسی و نظامی در یک جغرافیای معین و به خصوص با روال و حساسیت های اجتماعی پلان شده میباشند. حتماً آن روز هم فرا میرسد که ملت افغان و نسل جوان کشور به اسناد این واقعات، روزی در آرشیف انگلستان دسترسی پیدا کنند. فلذا حادثه ثور ۱۹۷۸ یک دسیسه، عمل و پلان استخبارات انگلیس بود، نه از اتحاد شوروی چه خاصاً حزب دیموکراتیک خلق افغانستان. پلان قسمی بود که اتحاد شوروی باید بازی میخورد و تحریک میشد و در دام می افتاد، گویا در برابر یک واقعیت و یا عمل انجام یافته توسط هواداران اتحاد شوروی- حزب دیموکراتیک خلق افغانسان و شخصی مرحوم نور محمد تره کی قرار میگرفت، چنانچه مطابق به رولی که برای حفیظ الله امین در این بازی از جانب انگلوفیل ها تخصیص داده شده بود، همانطور هم شد. یک چیز دیگر باید هم تفهیم باشد که انگلوفیل ها آمریکائی از تعدادی از شورویهای بصورت مستقیم و یا غیرمستقیم نیز استفاده میکردند و این یک عمل معمول دستگاه های استخباراتی است.

داکتر صاحب، دیگوردوز و سلیگ هریسن هم در رساله «حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان» به نقل و قول از مقاله روزنامه رامپارتس که «سی آی ای چگونه محصلین خارجی را به خائنین میدل میسازد» می نویسند که:

«در سال ۱۹۶۳ حفیظ الله امین در پوهنتون کولمبیا بحیث رئیس اتحادیه محصلین افغانی در آمریکا تعیین گردید. که این اتحادیه در آمریکا به کمک پولی غیرمستقیم سی آی ای تمویل میگردد، قسمیکه اتحادیه محصلین افغانی در آمریکا از سال ۱۹۶۱ به بعد از طرف «انجمن دوستان آمریکائی» تمویل مالی میشد، بالنوبه «انجمن دوستان آمریکائی» خود از طرف سی آی ای تمویل میگردد.»



از همین لحاظ به حفیظ الله امین اتهام جاسوسی سازمان مذکور وارد گردید (خصوصاً مرحوم ببرک کارمل در سال ۱۹۸۱ طی مصاحبه در دهلی جدید به همین نوشته روزنامه رامپارتس اشاره کرد.

البته هم چنان دیگوردوز و سلیگ هریسن می نویسند که: «حفیظ الله امین بعد از مراجعت به افغانستان در سال ۱۹۶۵ بحیث مدیر دارالمعلمین کابل که از پوهنتون کولمبیا کمک های مالی قابل ملاحظه ای دریافت میداشت مقرر گردید. افغانستان شناس معروف آمریکائی لوئی دوپری نوشت که کمک های پوهنتون کولمبیا برای عده ای از عمال سی آی ای بحیث پوشش استعمال میگردد. به قول دوپری، امین ایشان را بخوبی میشناخت. دوپری میگوید که: «امین پول های آمریکائی ها را میگرفت و با استفاده از آن پول با استعداد ترین معلمین را به حزب کمونیست (مقصد شان البته از حزب دیموکراتیک خلق افغانستان میباشد که در آمریکا و غرب بنام حزب کمونیست شناخته و یا تبلیغ میشد) جذب میکرد.»



بلی، پیروز صاحب، من یقین کامل دارم که آن روز دور نیست که شما محققین جوان به شواهد انکار ناپذیر و اسناد معتبر که از نام، ارتباطات (مستقیم و غیر مستقیم) و کارنامه های اکثریت مطلق ای اشخاصی که در حزب دیموکراتیک خلق افغانستان و هم چنان در حزب وطن خصوصاً آنانیکه در هیرارکی رهبری سیاسی و نظامی افغانستان قرار داشتند دسترسی پیدا میکنید.

بهر صورت پیروز صاحب، شما یک دانشمند جوان، پر انرژی و واقعاً یک وطنپرست هستید میخواهم یک قصه شخصی خود را به جناب شما بعرض برسانم، تا باشد که در آینده، تا آنوقت که شما و دیگر

وطندارانم به اسناد مستند دسترسی پیدا میکنید و من یقین کامل دارم که چنین هم میشود، این قصه مرا بیاد داشته باشید: در سال ۱۹۹۳ یک روزی در منزل آقای محترم گانکوفسکی فقید- یکی از مشهورترین شرق شناسان، عالم و سرشناس اتحادشوروی و روسیه فیدراتیف، در میان صحبت های مان اجازه خواستم و سوال کردم که «محترم یوری



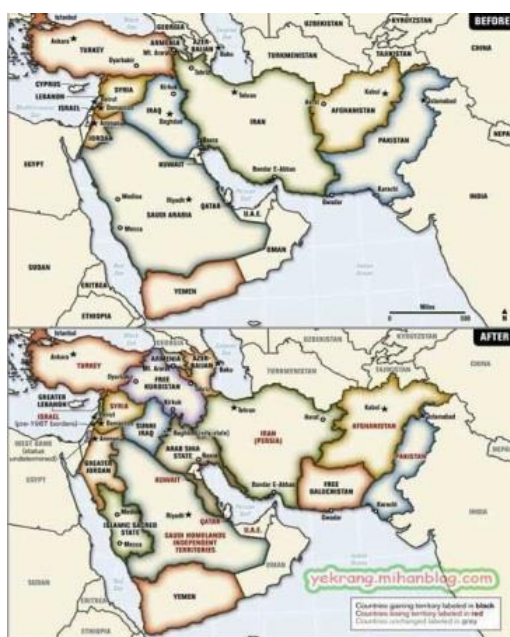
ولادیمیروویچ کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نظر شما را در باره وقوع حادثه ۷ ثور هم جویان شدند یا خیر؟ طرف ام دقیق سیل میکرد و پرسید که چه میخواهی؟ گفتم فقط میخواهم همین را از جناب شما بشنوم، البته در آن روز ها نه حاکمیت ملی در افغانستان وجود داشت و اتحاد شوروی هم دیگر از هم پاشیده شده بود، بعد از مکت و چند حرف کوتاه خلاصه اینطور گفتند که تا جائیکه ایشان بیاد دارند: «کمیته مرکزی بنابر تیلکس سفارت ما در کابل همین قدر می دانستند که یک گروه نظامیان قیام کرده است. در تیلکس دیگر نظر سفارت چنان بود که امکان دارد که قیام از سوی یاغیان افغان (مقصد شان از تروریستان ایکه در سال ۱۹۷۵ به حملات وحشیانه تروریستی در پنجشیر، لغمان و نورستان در روز های جشن جمهوریت دست داشتند) که در پاکستان پناه داده شده بودند به کمک پاکستان علیه رئیس جمهور محمد داوود و رژیم جمهوری، سازمان داده شده باشد. تا اینکه بعد از چندین اخبار ضد و نقیص بالاخره از سفارت اتحاد شوروی در کابل خبر رسید که حفیظ الله امین از دولت اتحاد شوروی خواهش میکند که «انقلاب» او را رفقای رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی برسمعیت بشناسند، در حالیکه خبر قتل رئیس جمهور محمد داوود، فامیل و اعضای بلند پایه دولتی و حکومتی رژیم او از هر طریق بگوش میرسید، باز هم کمیته مرکزی حزب کمونیست از سفارت خواهان آن شد که اگر حفیظ الله امین خواهش خود را تکرار میکند، باید از شخص وی اسمای اعضای شورای انقلابی و حکومت اش پرسان شود و... و....

به این رقم محترم پیروز صاحب، دخالت اتحاد شوروی بعد از حادثه ۷ ثور و بعد از شهادت رئیس جمهور محمد داوود آغاز می یابد. اینکه کدام عالم و شرق شناسان و افغانستان شناسان از جمله روس ها، انگلیس ها، افغانها، تاجکها، هندو ها و یا آمریکاییها و حتی چینیائی ها چه نوشته کرده یا میکنند این به نظری شخصی و قصه های خود شان مربوط می باشد. اما چیزی که مربوط به شما جوانان وطنپرست، عالم و متحرک سیاسی لازم می افتد، آنست که باید بدانید محترم جناب پیروز صاحب، که پلان بی ثبات سازی «منحنی بحران» (arc of crisis) در اخیر دهه هفتاد قرن گذشته، از طرف دستگاه های استراتژیکی بریتانیا آغاز یافت. که مطابق بر آن طی چند ماه محدود، سقوط و تعویض رژیم ها در پاکستان در ۵ جولای ۱۹۷۷، در افغانستان در ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ و خصوصاً در ایران در

۱۱ فبروری ۱۹۷۹ - گویا انقلاب خمینی در ایران صورت گرفت. باید اضافه کرد که نظر به نوشته آقای جفری ستاینبرگ Jeffrey Steinberg - «خمینی یکی از عمال سابقه دار استخبارات بریتانیا محسوب میگردید و انقلاب اسلامی خمینی یک جز با اهمیت و قاطع برنامه برنارد لوئیس بشمار میرفت».

برنارد لوئیس یکی از مشهورترین و با اتوریته ترین شرق شناس، مفسر سیاسی و تاریخ نویس انگلیسی- آمریکایی میباشد. برنارد لوئیس در سال ۱۹۱۶ در لندن در یک خانواده یهودی متولد شد. تحصیلات عالی را در پوهنتون های لندن و پاریس گذراند. از سال ۱۹۴۰ در اردوی بریتانیا و از سال ۱۹۴۱ در وزارت امور خارجه انگلیس بطور خدمتی در طی سالهای جنگ جهانی دوم در کمیته اعراب و انگلیس کار میکرد. مدتی نیز در انستیتوت مطالعات شرق شناسی و آفریقا و به مدت سی سال در پوهنتون لندن تدریس کرد. او در سال ۱۹۷۴ از لندن به پوهنتون پرینستون رفت و در نهایت در سال ۱۹۸۲ تابعیت آمریکا را بدست آورد. تخصص وی تاریخ مناسبات متقابل میان اسلام

و غرب بوده یعنی تخصص آکادمیک او در مورد ترکیه، و به خصوص تاریخ عثمانی میباشد، اما هستند انستیتوت های علمی که برنارد لوئیس را یک متخصص ورزیده و خبره تاریخ دنیای اسلام، اعراب و ترکیه شناخته و او را تاثیرگذارترین شخصی می دانند که پس از جنگ دوم جهانی در مورد دنیای اسلام و شرق میانه کار کرده است. تحقیقات و نوشته های او مرجع با ارزشی برای شناخت جهان اسلام و تاریخ اعراب برای اروپائیان و آمریکائیان بشمار میرود. بعد از چاپ کتاب - «چه حسابی غلط از آب درآمد؟ برخورد اسلام و مدرنیته در شرق میانه» در سال ۲۰۰۲ یعنی چند ماه بعد از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به شهرت وی بی نهایت افزوده شد. اگرچه این کتاب او قبل از حملات تروریستی نوشته شده است، اما به نظر اکثریت محققین این کتاب به علل، توضیح و توجیه آن حملات های تروریستی گویا پاسخ میدهد. فلذا برنارد لوئیس، که مدتها بود به حیث یک مفسر سیاسی شناخته میشد، به چهره ای آشنا و برآورده



شهرت جهانی یافت. نخستین کتاب برنارد لوئیس «ریشه های اسماعیلیه گرائی» بود که در سال ۱۹۴۰ به نشر رسیده است، سپس کتاب «عرب ها در تاریخ» میباشد و او مؤلف ده ها رساله دیگر نیز میباشد. تاثیرگذاری و موقف برنارد لوئیس در طرحهای سیاسی آن وقتی نمایان گردید که در سال ۲۰۰۳، با وجود مخالفت بسیاری از کشورهای اروپائی و دیگر کشورهای جهان و حتی تهدید (وتوی - veto) فرانسه در شورای امنیت سازمان جمیله ملل متحد، باز هم عراق مورد هجوم و حملات نیروهای نظامی تحت رهبری ایالات متحده آمریکا قرار گرفت. چنانچه مینویسند «برنارد لوئیس اعتبار تدارک بخشی از منطق روشنفکرانه پشت سر آن هجوم را به خود اختصاص داد. به ویژه از طریق ارتباطش با دیک چنی- Richard Bruce Dick Cheney، معاون وقت رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا»، چنانچه دیک چینی اعتقاد دارد «که در قرن جدید، دانشمندان، قانونگذاران، دیپلماتها و رسانه ها دنباله رو خردمندی لوییس خواهند بود» اما خودی برنارد لوئیس در مصاحبه های خود این موضوع را مکرراً رد میکند در حالیکه مطابق به طرح برنارد لوئیس تهاجم بر عراق صورت گرفته و حالا به جای یک عراق، در واقعیت سه عراق وجود دارد.

#### طرح برنارد لوئیس - شرق میانه بزرگ (تجزیه شرق میانه)

برنارد لوئیس برای اولین بار در نشست سال ۱۹۷۹ اعضای بیلدبرگ در اطریش در مورد طرح خود «شرق میانه بزرگ» سخن گفت. او طرح خود را که شامل تجزیه کشورهای شرق میانه به کشورهای کوچک که قابل رهبری باشد برای سران اقتصادی و سیاسی شرکت کننده در بیلدبرگ ارائه داد. در این طرح کشورهای شرق میانه بر اساس بنیان های زبانی، نژادی و منطقه ای باید پارچه پارچه شوند. بر اساس این طرح انگلیس باید از شورش های

قومی اقلیت هایی مانند دروزی ها در لبنان، بلوچ ها، ترک ها و کردها در ایران، علوی ها در سوریه، عیسویان در ایتوپی، فرقه های مذهبی در سودان، قبایل عرب در کشورهای مختلف عربی، کردها در ترکیه و... حمایت کند. هدف این طرح پارچه پارچه کردن شرق میانه و تبدیل آن به موزائیکی از کشورهای کوچک و ضعیف در حال رقابت با یکدیگر است، تا از این طریق قدرت جمهوری ها و پادشاهی های فعلی تضعیف گردد.

مولتی ناسیونال های انگلو- آمریکن از تجزیه کشور های شرق میانه و طرح لوئیس هم چنان حمایت کردند. در واقع طرح تجزیه کشورهای شرق میانه فقط به دنبال بدست آوردن اهداف سیاسی نبوده بلکه نتایج اقتصادی بزرگی برای «قدرتمندان سلطه جو» خواهد داشت، که در بدست گرفتن و یا تسلط کامل بالای جریان و منابع انرژی یکی از اصلی ترین اهداف آن است. از همین رو بالکانیزاسیون سرزمین های نفت خیز در طرح برنارد لوئیس به عنوان یکی از اولویت ها آمده است. از اهداف دراز مدت دیگر می توان به حضور نظامی پنتاگون در بحیره کسپین و کنترل امنیت منابع نفتی اطراف آن و نیز تسلط بر پایلاین های نفتی و خط السیر این پایلاین ها از بحیره کسپین را می توان ذکر کرد. برنارد لوئیس معتقد است که کشورهای عرب کنونی می توانند قابلیت تهدید منافع انگلو- آمریکن را داشته باشند. به همین دلیل باید به دولت های قبیله ای ضعیف تقسیم شوند. تا قابلیت و توان تهدید را از دست بدهند. موفقیت طرح در تقسیم عراق، سودان و نیز ظهور تجزیه طلبی - انقلاب ها گویا «بهار عربی» در کشورهای شرق میانه و شمال آفریقا خصوصاً در لیبیا، اوضاع فاجعه آمیز کشور سوریه و حالا وضعیت متشنج در ترکیه و یا «تابستان ترکیه» را بخشی از پیشبرد طرح و یا پروژه برنارد لوئیس ارزیابی کرد. برای جوانان افغان نظر برنارد لوئیس در خصوص اخوانی های «نکتائی پوش»، امروز بسیار آموزنده است، که: «دمکراسی در قاموس شرق میانه چه معنایی دارد. این، مفهومی سیاسی است که هیچ سابقه تاریخی ندارد...، اگر اخوان المسلمین در مصر، از راه های دمکراتیک یا به هر وسیله دیگری به قدرت برسد، عواقبش می تواند برای مصر فاجعه بار باشد...»، «خطر این می رود که سازمان هائی چون این، «به تدریج به منجلاب قرون وسطی سقوط کنند» و منطقه را نیز به همراه خود بکشند».

اما داکتر صاحب محترم، آقای ستاینبرگ هم چیزی راجع به حادثه ۷ ثور، تهاجم روس ها و سهم بریتانیا در آن نوشته است و یا خیر؟

...ادامه دارد